

ارتقای مفهوم مداخله بشردوستانه در بستر نظریه‌های روابط بین‌الملل (با تأکید بر مکتب انگلیسی)

سید عبدالعلی قوام^۱

استاد روابط بین‌الملل دانشگاه شهید بهشتی

رحمان نجفی سیار

دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل علوم تحقیقات تهران

(تاریخ دریافت ۹۲/۷/۲ - تاریخ تصویب ۹۲/۹/۲۶)

چکیده

مفهوم «مداخله بشردوستانه» حاکی از تفوق یافتن اصل مترقی «عدالت» بر اصل کلاسیک «حاکمیت» کشورها است. طبق این مفهوم، در صورت وقوع جنایت‌های فاحش حقوق بشر از سوی حاکمان ستمگر، حق حاکمیت آنها مخدوش شده و بنا به شرایطی، «مداخله» در امور داخلی آنها تجویز می‌گردد. بر این اساس، با وقوع جنایت‌های گسترده حقوق بشری در سال‌های پس از جنگ سرد در رواندا، یوگسلاوی، سومالی و...، جامعه بین‌المللی نسبت به «فرهنگ حقوق بشر» متعهد گردید و برای جلوگیری از نسل‌کشی، شکنجه و تجاوز اساسی به حقوق انسان‌ها مداخلات بشردوستانه را در دستور کار خود قرار داد. در همین راستا،

Email: Gavam@yahoo.com

^۱ نویسنده مسئول

نظریه پردازان مختلف روابط بین الملل نیز تلاش های نظری متفاوتی را برای درک پیدایی این مداخلات صورت دادند. نظریه پردازان با استفاده از نظریات گوناگون نظیر واقع گرایی، سازه انگاری، لیبرالیسم و... سعی در تبیین مفهومی این پدیده داشته اند. این مقاله نیز ضمن استفاده از نظریات مذکور، سعی دارد مداخله بشردوستانه و ارتقای آن به اصل «مسئولیت حمایت» را در چارچوب مکتب انگلیسی و گرایش های کثرت گرایی و همبسته گرایی آن مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد.

واژگان کلیدی: مداخله بشردوستانه، واقع گرایی، لیبرالیسم، سازه انگاری، مکتب انگلیسی، مسئولیت حمایت

Archive of SID

مقدمه

مداخله بشردوستانه اقدامی است که هدف آن جلوگیری از اقدامات جایگزین یک دولت علیه مردم کشور خود است. از لحاظ سنتی، مداخله به معنای تخریب دیوارهای قصر «حاکمیت» با توسل به زور تعریف شده است. این امر به معنای نقض اساسی حاکمیت و نتیجه منطقی آن مداخله در امور داخلی است که در حقوق بین‌الملل بنا به شرایطی محفوظ دانسته شده است.^۱ از لحاظ سنتی، مداخله بشردوستانه بر اساس ملاحظات بشردوستانه تعریف می‌شود، اما این تعریف این سوال را مطرح می‌کند که چه چیزی بشردوستانه به حساب می‌آید. کمیته بین‌المللی صلیب سرخ، اقدامات بشردوستانه را اقداماتی می‌داند که «مانع از درد و رنج بشری می‌شوند یا این درد و رنج را کاهش می‌دهند». اقدامات بشردوستانه بر اصول بی‌طرفی و غیرسیاسی استوار هستند؛ بدین معنا که همه مردم صرف نظر از ملیت، نژاد و جنس مورد احترام هستند. (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۳: ۱۰۴۱)

اما تحولات مربوط به مداخلات بشردوستانه و نگرش نسبت به آن، از دوران پس از جنگ سرد اهمیت ویژه‌ای یافت. گفتمان حاکم بر جامعه بین‌الملل در دوران جنگ سرد، به دلیل ساختار دوقطبی نظام بین‌الملل، حاکی از گفتمان دولت‌محور و نادیده گرفتن اصول حقوق بشر و مفهوم مداخله بشردوستانه بوده است که با دیدگاه‌های واقع‌گرایانه و لیبرالیستی منطبق است و تنها با ورود به عصر جهانی شدن و به تبع آن جهانی شدن حقوق بشر در دوران پسا جنگ سرد و قاعده‌مند شدن مفهوم مداخله بشردوستانه است که تغییر مفهومی در آن رخ داده است. به عبارتی، با جهانی شدن حقوق بشر، مفهوم مداخله بشردوستانه تبدیل به قاعده، هنجار و ارزش در

^۱ برخی از موارد جواز مداخله در امور داخلی کشورها (استثنائات وارده بر اصل عدم مداخله) در منشور سازمان ملل متحد عبارتند از: فصل ۷، ماده ۱۳، بند ج ماده ۵۵ و ماده ۵۶.

جامعه بین الملل شده است. این مفهوم از دولت محوری جنگ سرد به گفتمانی جامعه محور در دوره بعد از جنگ سرد تبدیل شده است. (ابراهیمی، ۱۳۸۶: ۸۰۹)

در عصر پساجنگ سرد، جامعه بین الملل بعد از قتل عام های گسترده در رواندا، یوگسلاوی، سومالی و ... نسبت به «فرهنگ حقوق بشر» متعهد گردید و نسل کشی، شکنجه و تجاوز اساسی به حقوق انسان ها را غیر قانونی اعلام می کند. بر این اساس، جامعه بین الملل از دولت ها انتظار دارد همچون نگهبانان، امنیت شهروندان خود را حفظ کنند و مانع از درد و رنج شهروندان خود شوند. (Vladimir, 1991: 46) اما دغدغه اصلی اینجاست که اگر برخلاف دیدگاه جامعه بین الملل، حکومت ها نسبت به مردم خود همانند تبهکاران عمل کنند و از حاکمیت خود به عنوان ابزاری برای کشتن و نابود کردن استفاده کنند، چه خواهد شد؟ آیا این حکومت ها از حمایت و حفاظت اصول مربوط به حاکمیت، نظم و عدم مداخله برخوردار می شوند؟ یا اینکه حاکمیت این گونه کشورها مخدوش شده و مداخله مجاز شمرده می شود؟ با اعمال اصل مداخله بشردوستانه، این اصل چقدر می تواند در پیشگیری از نقض حقوق بشر در آینده کارساز باشد؟ و در نهایت اینکه اصل مترقی تر مداخله بشردوستانه یعنی «مسئولیت حمایت» چگونه می تواند در شرایط بحران نقض حقوق بشر بکار آید؟

برای پاسخ به این سوالات، ابتدا مفهوم «مداخله بشردوستانه» با استفاده از دیدگاه های مختلف نظری اعم از واقع گرایی، لیبرالیسم و سازنده گرایی مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته و سپس جهت تبیین جامع تر موضوع و پوشش تقلیل گرایی نظریات مذکور در این خصوص، چارچوب های نظری مکتب انگلیسی و گرایش های همبسته گرایی و کثرت گرایی آن به کار گرفته می شود.

مداخله بشردوستانه در مکاتب نظری گوناگون

واقع‌گرایی و مداخله بشردوستانه

مداخله بشردوستانه، تحت لوای دفاع از حقوق بشر، محل تضاد و اختلافات عمده‌ای در میان بسیاری از اندیشمندان روابط بین‌الملل، کشورها و یا سیاستمداران است. این اصل، در تفسیرها و استدلال‌های مختلف، با اصولی همچون حاکمیت کشورها، استقلال سیاسی، گزینشی بودن و منافع ملی، متناقض می‌باشد. واقع‌گرایان معتقدند که کشورها به دلایل بشردوستانه مداخله نمی‌کنند، به نظر آنها، رهبران کشورها به لحاظ اخلاقی این حق را ندارند که از طرف انسان‌های دردمند دست به خونریزی بزنند. «بیکو پارخ» اصل بنیادین دولت‌گرایان را چنین بیان می‌کند: «امور شهروندان مسئولیت انحصاری دولت آنهاست و سرنوشت آنها فقط به دولت خودشان مربوط می‌شود. بیگانگان هیچ وظیفه اخلاقی مبنی بر مداخله ندارند؛ حتی اگر قادر باشند اوضاع کشور مورد نظر را بهبود بخشند و مانع از کشتارها شوند». (شریفی طرازکوهی، ۱۳۸۰: ۱۶-۱۷)

به طور کلی، واقع‌گراها استدلال می‌کنند که کشورها همیشه اصول مداخله بشردوستانه را به طور گزینشی اعمال می‌کنند؛ چرا که مداخله آنها نه برای مردمان در بند، بلکه برپایه «منافع ملی» خود صورت می‌گیرد. واقع‌گراها مداخله ناتو در کوزوو را نه به دلیل انگیزه‌های بشردوستانه، بلکه حاکی از گزینش‌گری می‌دانند. آنها این پرسش را مطرح می‌کنند که چرا این سازمان هیچ اقدامی برای بهبود وضعیت اسفناک کردهای ترکیه، چین‌ها و مردم تیمور شرقی نکرد؟ این استدلال واقع‌گرایان با بدبینی حاکی از استحاله نقش دولت در کنترل بحران، نقض حاکمیت و استقلال دولت ملی و سوءاستفاده از مداخله بشردوستانه در جهت منافع ملی مداخله‌گرایان، تفسیر می‌شود.

(Parekh, 1997: 68)

در واقع، دکترین حقوق بشردوستانه از منافع افراد و گروه‌ها به جای منافع دولت‌ها حمایت می‌کند و از این رو نمی‌تواند مورد توجه واقع‌گرایان قرار گیرد. (Goldrick, 1996: 82) بر طبق واقع‌گرایی کلاسیک و نواقع‌گرایی، می‌توان اینگونه استنباط کرد که مداخله بشردوستانه و حقوق بشر، برای این دو رویکرد موضوعیت نداشته و موضوعات اخلاقی و انسانی، کاملاً به محاق فراموشی رفته است. در دوران جنگ سرد، رهیافت حاکم بر مداخله بشردوستانه، کاملاً واقع‌گرایانه و به دور از عنصر حقوق بشری بوده است. این مفهوم نه از پویایی لازم برخوردار بوده و نه تحولی در آن رخ داده است. حتی در دیپلماسی حقوق بشر دوران جنگ سرد، این مهم اغلب در جهت اهداف سیاسی به کار می‌رفت تا دعوایی برای حقوق بشر. از طرف دیگر، حقوق بشر غالباً برای حفظ وضع موجود بر سر دو راهی بود. بدین ترتیب، موضوعات نقض حقوق بشر، مثلاً در فلسطین، ویتنام و اروپای شرقی، به دلیل حاکم‌بودن ایدئولوژی و رقابت قدرت در سیاست خارجی، با نگاهی ابزاری و تقلیل موضوعاتی همچون مداخله بشردوستانه همراه می‌شد. (Blackburn and Busuttil, 1997: 159-160)

لیبرالیسم و مداخله بشردوستانه

اگر چه رویکرد واقع‌گرایانه جایگاهی را برای مداخله بشردوستانه قائل نمی‌شود و نمی‌توان به خوبی از بین رویکرد فوق تحول مفهوم مداخله بشردوستانه را مشخص ساخت، ولی در عوض، با استفاده از رویکرد لیبرالیستی، منزلت حقوق بشر، حقوق بشردوستانه و تحول مفهوم مداخله بشردوستانه را می‌توان از زوایای گوناگون بررسی کرد. لیبرال‌ها حقوق بشر را نه تنها حاشیه‌ای نمی‌دانند، بلکه آن را به عنوان مکانیزم‌های نوین روابط بین‌المللی به حساب می‌آورند. آنها معتقدند که امروزه استانداردهای حقوق بشری تأثیر خود را بر تغییر رژیم‌ها و مداخلات بشردوستانه نهاده است. «دیوید فورسایت» معتقد است که بایستی فهم مرتبط با حقوق بشر و مداخله بشر دوستانه را

در نگرش‌های بین‌المللی به مثابه پارادایم تلقی نمود و از به حاشیه راندن حقوق بشر اجتناب کرد. (Sikkink, 1998: 517)

در سنت لیبرالی، مردم‌سالاری می‌توانست به عنوان کلید صلح و امنیت جهان به حساب آید و اساس این نظریه بر آن بود که دولت‌های دموکراتیک از صلح و ثبات بیشتری در مقابل کشورهای اقتدارگرا برخوردارند. در نظریه‌های نسل سوم تفکر لیبرالی، نهادهای بین‌المللی حقوق بشر می‌توانند دولت‌های خودکامه و ناقض حقوق بشر را تحت فشار قرار داده و مداخله بشردوستانه را به وسیله تحریم‌ها یا ابزار زور و فشار حتی نظامی (شورای امنیت) عینیت بخشند. لیبرال‌ها، مکانیسم‌های بعد از دوران جنگ سرد همانند نهادها، رژیم‌ها و دولت‌های دموکراتیک را به مثابه نوعی مداخله برای نوع بشر تلقی می‌کنند که می‌توانند حاکمیت کشورهای ناقض حقوق بشر و حقوق بشردوستانه را دستخوش تغییر نمایند. اگرچه لیبرال‌ها تحول عمیقی و گسترده‌ای را در مفهوم مداخله بشردوستانه بعد از جنگ سرد پدید آوردند، ولی نگاه آنها بدون در نظر گرفتن فرهنگ، ارزش‌ها و هنجارهای جهان غیر غربی بود. به عبارت دیگر، لیبرالی کردن جهان بدون در نظر گرفتن فرهنگ کشورهای مخاطب و غربی کردن جهان (واقع‌گرایی)، از کاستی‌های سنت لیبرالی در مورد مفهوم مداخله بشردوستانه است. (ابراهیمی، ۱۳۸۶: ۸۲۷)

سازنده‌گرایی و مداخله بشردوستانه

در شرایطی که مفهوم مداخله بشردوستانه در نگاه لیبرال‌ها بر اساس فرهنگ و هنجار غربی‌ها صورت می‌گرفت، این سازه‌انگاران بودند که توانستند مفهوم مداخله بشردوستانه را به نحو بهتری توضیح دهند. این مکتب با تأکیدی که بر قواعد و هنجارهای بین‌المللی دارد، بر بُعد اجتماعی مفهوم حقوق بشر و برساخته شدن آن در روابط بین‌الذاتی تأکید می‌کند. مفهوم مداخله بشردوستانه، از بُعد سخت به بُعد نرم

(گفتمانی)، به عنوان ساخت اجتماعی، متحول شد.

«مورتا فین مور» از نظریه پردازان سازه‌انگار روابط بین‌الملل، مداخله بشر دوستانه را معلول بستر و زمینه هنجاری در حال تغییری می‌داند که مداخله در درون آن امکان‌پذیر شده است. از دید او زمینه و بستر هنجاری بین‌المللی از اهمیت برخوردار است، چرا که به منافع بازیگران بین‌المللی و اقدامات آنها شکل می‌دهد. البته این ارتباط، ارتباط جبری^۱ نیست، بلکه هنجارها شرایط اجازه‌دهنده^۲ برای اقدام را ایجاد می‌کنند، اما اقدام را تعیین نمی‌کنند. به عبارتی هنجارها امکان‌پذیری یک اقدام را مطرح می‌کنند. تغییر هنجار ممکن است منافع دولت‌ها را تغییر دهد و منافع جدید ایجاد کند. هنجارهای جدید یا تغییر یافته، رفتار جدید یا متفاوتی را ممکن می‌سازند اما وقوع آن رفتار را تضمین نمی‌کنند. (Finnemore, 1996: 158)

سازه‌انگاران معتقد مداخله بشردوستانه همیشه درون ساختار پیچیده از هنجارها و ارزش‌های متعارض رخ می‌دهد. مداخله بشردوستانه ممکن است به وسیله هنجارهای حقوق بشری که نیروی بی‌سابقه در سیاست جهان به دست آورده‌اند، حمایت شوند یا تحت تأثیر ملاحظات ژئواستراتژیک و تعهد اخلاقی سیاستمداران به حمایت از دولت‌ها و شهروندان خود تضعیف شود. احساسات بشردوستانه به‌تنهایی تبیین قابل قبولی را برای مداخله فراهم نمی‌آورد. تنها با بستر هنجاری گسترده که احساسات بشردوستانه بر آن مبتنی است، می‌توانیم پیامدها و آثار آن را درک نماییم. (Finnemore, 2000: 2-3)

مداخله بشردوستانه و مکتب انگلیسی روابط بین‌الملل

نظریه‌های که در بخش قبل بدان پرداختیم بخشی از مساعی نظری مربوط به تحول در مداخله بشردوستانه بود. اما به نظر نگارنده بهترین گزاره نظری در تبیین مفهوم

¹ Determinative connection

² Permissive

مداخله بشردوستانه، مکتب انگلیسی یا رویکرد جامعه بین‌المللی است. مکتب انگلیسی، که از اواخر دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ مطرح شد رهیافتی تاریخی و نهادی نسبت به جهان سیاست است و تمرکز آن بر انسان‌ها و ارزش‌های سیاسی آنهاست. مکتب انگلیسی، در برگزیده سازکارهای حقوقی و سیاسی جامعه بین‌الملل جهت پیشبرد قواعد حقوق بشر می‌باشد.^۱ (ذاکریان: جزوه درسی: ۱۳۹۱) با این اوصاف، برخی از مفروضات سنت جامعه بین‌الملل بدین‌گونه است:

- روابط بین‌الملل یک شاخه از «روابط انسانی» است که در قلب آن ارزش‌هایی مانند «استقلال»، «امنیت»، «نظم» و «عدالت» قرار دارد.

- رهیافتی «انسان محور» است و از پژوهشگر روابط بین‌الملل خواسته می‌شود تا افکار و اعمال انسانهایی را که در روابط بین‌الملل دخیل هستند را تفسیر کند.

- آنارسی در روابط بین‌الملل را می‌پذیرد، اما پژوهشگران جامعه بین‌الملل بدین باورند که جهان سیاست، جامعه‌ای هرج و مرج آمیز با قواعد، هنجارها و نهادهایی مجزا است که دولتمردان در اجرای سیاست خارجی به کار می‌گیرند. (جکسون و سورنسون، ۱۳۹۰: ۱۸۱)

با دقت در مفروضات جامعه بین‌المللی می‌توان دریافت که موضوع حقوق بشر و بالتبع آن مداخله بشردوستانه برای نظریه‌پردازان جامعه مذکور موضوع بسیار مهمی است؛ زیرا نمونه‌ای برجسته‌ای است که در آن انتظار می‌رود جامعه ملل توافق نمایند «عدالت فردی» را بر اصول «حاکمیت» و عدم مداخله ترجیح دهند. از این‌رو، رویکرد

^۱ بر مبنای این تحلیل، می‌توان سازمان ملل را که دارای دو بازوی حقوقی و سیاسی (مجمع عمومی و شورای امنیت) برای حفظ نظم و جلوگیری از نقض حقوق بشر در جامعه بین‌المللی است، منطبق با مفروضات مکتب انگلیسی دانست. علاوه بر این، مفروضات مکتب انگلیسی نظیر مدیریت قدرت‌های بزرگ، حقوق بین‌الملل، دیپلماسی و در مواردی توسل به جنگ تا حدودی با کارویژه سازمان ملل انطباق دارد.

جامعه بین‌المللی در سال‌های پس از جنگ سرد به‌جای توجه به «نظم» و «حاکمیت» به گسترش «عدالت» و اهتمام به «حقوق بشر» عنایت داشته است. (قوام، ۱۳۹۰: ۳۳۰) مکتب انگلیسی در این فرآیند به سه مسئولیت اصلی یعنی مسئولیت‌های ملی، بین‌المللی و بشردوستانه قائل است. (ذاکریان - تقی‌زاده و کلاهی، ۱۳۹۰: ۲۰۵)

علاوه بر مسئولیت‌های فوق، در چارچوب مکتب انگلیسی، گرایش‌های متفاوتی نسبت به مقوله حقوق بشر و بالتبع آن مداخله بشردوستانه وجود دارد. گرایش‌های کثرت‌گرایانه^۱ و همبسته‌گرایانه^۲ در این چارچوب مطرح می‌شوند. (قوام، ۱۳۹۰: ۳۳۰)

الف) رویکرد کثرت‌گرایانه مکتب انگلیسی و مداخله بشر دوستانه

کثرت‌گرایان که می‌توان نماینده آنان را هدلی بول دانست به سنت مثبت‌ه حقوق بین‌الملل و اصل عدم مداخله عنایت داشته و بنابراین مداخله بشردوستانه را غیر قانونی می‌دانند. این دیدگاه در سلسله مراتب میان حاکمیت و عدالت (حقوق بشر)، تقدم را به حاکمیت می‌دهد. همان‌گونه که بول (۸۹: ۱۹۷۷) در خصوص دادگاه‌های جنایات جنگی در پایان جنگ جهانی دوم خاطر نشان کرده، تلاش‌ها برای به کار بستن اصول عدالت برای روابط بین‌الملل اغلب جنبه گزینشی دارد و سبب مخالفت و نارضایتی می‌شود. آنچه که برخی‌ها به‌عنوان مجازات بین‌المللی مشروع در نظر می‌گیرند، معادل «عدالت طرف پیروز»^۳ برای دیگران است. (Bull 1979a, 1977: 126) این نکته در ارتباط با دادگاه‌های اسلوبودان میلوسویچ و صدام حسین در دوران اخیر مطرح شده است.

بول معتقد بود که مداخله بشردوستانه نباید در مواردی که نسبت به نقض حقوق بشر در جامعه بین‌المللی اختلاف نظر وجود دارد، مجاز شمرده شود. (Bull, 1977)

¹ pluralism

² solidarism

³ Victor justice

107) وی دفاعی اخلاقی از اصل عدم مداخله نموده است؛ بدین معنا که حق مداخله، در صورت نبود اتفاق نظر راجع به اینکه چه اصولی باید بر حق مداخله بشردوستانه فردی یا جمعی حاکم باشد، نظم بین‌المللی را تضعیف می‌کند. این دفاع اخلاقی از اصل عدم مداخله بر چیزی استوار است که فلاسفه حقوق به آن «مکتب سنجش پیامدهای قواعد و مقررات»^۱ می‌گویند. (بیلیس و اسمیت، ۱۰۴۶:۱۳۸۳) بر مبنای دیدگاه کثرت‌گرایان و اقتباس از دیدگاه هدلی بول، مداخله آمریکا در عراق و تهاجم به این کشور غیر قانونی بوده است، زیرا این مداخله نه به دلایل بشردوستانه، بلکه بر پایه ملاحظات منافع ملی و انگیزه‌های گزینش‌گرانه، صورت گرفته است.

اما کثرت‌گرایان به جای مسئولیت‌های بین‌المللی و مداخله بشردوستانه، به مسئولیت ملی (تعهد به ملت و رفاه شهروندان خود) معتقد هستند. «امنیت ملی» ارزش اساسی است که دولت‌ها از لحاظ وظیفه باید به حفظ آن پردازند. کثرت‌گرایان برای اینکه شرایط مناسب‌تری برای جامعه بین‌المللی از لحاظ تحدید خشونت، کاهش نقص حقوق بشر و ایجاد ثبات وجود داشته باشد به اصول «همزیستی»^۲ در جامعه بین‌الملل قائلند؛ بر این اساس نهادهایی همچون دیپلماسی، حقوق بین‌الملل و موازنه قدرت می‌توانند به حفظ صلح و تحدید خشونت در سطح بین‌المللی کمک نمایند. علاوه بر این کثرت‌گرایان، تنظیم قراردادهایی میان دولت‌ها در زمینه کنترل تسلیحات، رژیم‌های مالی، تجارت و زیست محیطی را نیز در حفظ صلح و کاهش خشونت بین‌المللی مهم تصور می‌کنند. (قوام، ۱۳۹۰: ۳۳۰)

به طور کلی، در چارچوب رویکرد کثرت‌گرایی، چشم‌انداز جامعه بین‌المللی محدود

^۱ مکتب سنجش پیامدهای قواعد و مقررات، پیامدها و نتایج اصول و مقررات را مورد توجه قرار می‌دهد. از دیدگاه این مکتب، تعیین این که قواعد و مقررات از لحاظ اخلاقی درست هستند، به میزان خوب بودن نتایج و پیامدهای آن بستگی دارد.

^۲ Coexistence

بوده و دربرگیرنده موافقت‌نامه‌هایی در مورد عدم مداخله در امور داخلی کشورها و حفظ نظم بین‌المللی در نظام آشوب‌زده می‌باشد. (Vincent, 1974) در واقع، رویکرد کثرت‌گرایی به دلیل اهتمام ورزیدن به حفظ نظم و تقدم بر حاکمیت کشورها به دیدگاه واقع‌گرایی نزدیک است؛ زیرا از دیدگاه این نظریه، حاکمیت به معنای حفظ استقلال در نظر گرفته می‌شود. اما برخلاف واقع‌گرایان، تقدم حاکمیت و نظم در دیدگاه کثرت‌گرایانه مکتب انگلیسی، به منزله عدم اهتمام به مقوله حقوق بشر نیست. بلکه کثرت‌گرایان در زمینه جلوگیری از نقص حقوق بشر و حفظ امنیت انسانها به مسئولیت‌های ملی و پیشگیرانه قائلند.

ب) همبسته‌گرایان و مداخله بشردوستانه

نظریه پردازان مکتب انگلیسی روابط بین‌الملل پیدایی مداخلات بشردوستانه را ناشی از وجود یک جامعه همبسته‌گرای بین‌المللی می‌دانند. هدلی بول، فرض اساسی رهیافت همبسته‌گرا را همبستگی بالقوه دولت‌های تشکیل دهنده جامعه بین‌المللی در رابطه با اجرای قانون دانست. (Bull, 1966:52) همبسته‌گرایی و حق مداخله بشردوستانه در آن، در این باور گروسیوسی مشهود است که تمایز آشکاری میان جنگ‌های عادلانه و ناعادلانه وجود دارد و همچنین در این مفروض مشابه آشکار می‌شود که افراد انسانی موضوع حقوق بین‌الملل و فی‌نفسه اعضای جامعه بین‌المللی هستند. (ibid: 64)

«بری بوزان» معتقد است: «جامعه بین‌المللی همبسته‌گرا می‌تواند طیف گسترده‌ای از هنجارها، قواعد و نهادها را توسعه دهد که هم مسایل همزیستی و هم همکاری در تعقیب منافع مشترک از جمله اقدام جمعی را شامل می‌شود.» (Buzan, 2002: 206) بر این اساس، مداخله بشردوستانه نشان‌دهنده توافق جامعه بین‌المللی دولت‌ها در مورد مشروع بودن کاربرد زور در موارد بحران‌های انسانی است.

«نیکولاس ویلر» از دیگر نظریه‌پردازان مکتب وحدت‌گرای جامعه بین‌المللی با بررسی دخالت هند در پاکستان شرقی (۱۹۷۱)، دخالت در کامبوج (۱۹۷۸)، اوگاندا

(۱۹۷۹)، عراق (۱۹۹۱)، سومالی (۱۹۹۲)، رواندا (۱۹۹۴) و کوزوو (۱۹۹۹)، استدلال می‌کند که در دهه ۹۰ هنجار جدید مداخله بشردوستانه با مجوز سازمان ملل توسعه یافته است. (Wheeler, 2001)

برخلاف نظریه جامعه بین‌المللی کثرت‌گرا، نظریه جامعه بین‌المللی همبسته‌گرا مقرر می‌دارد که کشورها دارای حق اخلاقی و تکلیف قانونی برای مداخله در موارد استثنائی هستند که اصول حداقلی بشریت نقض شده است. دیدگاه وحدت‌گرایان درباره مداخله بشردوستانه را می‌توان بر «قواعد حقوق عرفی»^۱ استوار دانست. حقوق عرفی، قاعده‌ای برای شیوه حکومت، مستقل از منشور سازمان ملل متحد می‌باشد. برای آن‌که عملی از جمله قوائد حقوق عرفی شناخته شود، نه تنها انجام آن به وسیله دولت‌ها لازم است، بلکه این کشورها باید آن را قانونی بدانند. این موضوع در زبان حقوق بین‌الملل به‌عنوان «آراء و دیدگاه‌های حقوقدانان»^۲ شناخته می‌شود. مطابق با حقوق بین‌الملل عرفی، پیش از تدوین سازمان ملل کشورها مجاز بودند به مداخله بشردوستانه بپردازند. علاوه بر قواعد حقوق عرفی که مداخله بشردوستانه را مجاز می‌شمرد، محققانی نظیر «مایکل راسمن»^۳ و «مریس مک دوگال»^۴ معتقدند که مواد مربوط به حقوق بشر در منشور (مواد ۱، ۵۵ و ۵۶) نیز مبانی حقوقی برای مداخله یک‌جانبه با توسل به زور را فراهم می‌آورد. (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۳: ۱۰۴۸)

همبسته‌گرایان در سال‌های پس از جنگ سرد به جای تأکید بر نظم به گسترش عدالت در سیاست جهانی گرایش یافته‌اند. (قوام، ۱۳۸۸، ۱۸۲) جامعه بین‌الملل پس از قتل عام‌های گسترده در رواندا، یوگسلاوی، سومالی و ... نسبت به «فرهنگ حقوق بشر» متعهد گردید و نسل‌کشی، شکنجه و تجاوز اساسی به حقوق بشر انسان‌ها را غیر

¹ Common Law Rules

² The opinions and views (doctrines) of lawyers

³ Michael Reisman

⁴ Mryes McDougal

قانونی تلقی می‌کند. بر این اساس جامعه بین‌الملل از دولت‌ها انتظار دارد همچون نگهبانان، امنیت شهروندان خود را حفظ کنند و مانع از درد و رنج شهروندان خود شوند. تحت این شرایط حقوق افراد به عنوان اعضای نهایی جامعه بین‌الملل از اهمیت خاصی برخوردار شد. بدین معنا که در صورت نقص واقعی حقوق بشر و حقوق بین‌المللی بشردوستانه، مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها ایجاب می‌کند که برای حفظ عدالت بین‌المللی دست به مداخله بزنند.^۱ نمونه‌های از مداخلات بشردوستانه در سال‌های پس از جنگ سرد، را می‌توان مداخلات بین‌المللی در شمال عراق (آوریل ۱۹۹۱)، سومالی (دسامبر ۱۹۹۲)، رواندا (ژوئیه ۱۹۹۴) و کوزوو (۱۹۹۹) دانست.

۱- ارتقای مفهوم مداخله بشردوستانه و مکتب انگلیسی روابط بین‌الملل

مفهوم مداخله بشردوستانه بعد از اهمیت یافتن در پایان جنگ سرد، بتدریج در سال‌های بعد (خصوصاً از سال ۲۰۰۰ به بعد) نتوانست اجماع جهانی را جهت تداوم بیشتر بدست آورد. این مفهوم از سال ۲۰۰۰ به بعد جای خود را به اصل مترقی‌تر «مسئولیت حمایت»^۲ داد که هم اصل مداخله را در بر می‌گرفت و هم اصول «پیشگیری» و «بازسازی» کشور مورد مداخله.

مسئولیت حمایت بر این اساس استوار است که حق حاکمیت یک «امتیاز» ویژه نیست، بلکه یک «مسئولیت» است که حاکمان نسبت به خلق‌های خود دارند. اگر حکومتی چنین مسولیتی را نپذیرد و علیه مردم خود به جنگ و کشتار دست جمعی دست زند، جامعه بین‌الملل حق مداخله دارد. این دخالت می‌تواند اشکال متفاوت

^۱ سخنان دبیر کل سازمان ملل «خاویر پرز دکوئیار» در مورد حقوق بشر «۱۹۹۱»: امروزه شدیداً احساس می‌شود که اصل عدم مداخله در مورد صلاحیت ذاتی داخلی دولت‌ها، نمی‌تواند به عنوان سدی محافظ برای دولت‌ها در نظر گرفته شود که در ورای آن بتوانند حقوق بشر را به‌طور گسترده و یا منظم با مصونیت نقض نمایند. (انتشارات سازمان ملل، 1991, SG/SM/4560,24Apr)

^۲ Responsibility to protect (RTP)

سیاسی، اقتصادی و حقوقی داشته باشد که نهایتاً در حمایت از خلق ستمدیده، به دخالت نظامی می‌انجامد. (Thakur, 2011: 33)

به طور کلی، دلایلی که باعث شد دکترین مسئولیت حمایت جایگزین مداخله بشردوستانه شود بدین شرح است:

نخست، اینکه حامیان مداخله بشردوستانه در غرب نسبت به نگرانی‌ها و دغدغه‌های دولت‌های در حال توسعه و یا کمتر توسعه یافته، حساسیت نشان نمی‌دادند. (وضعیت‌های بحرانی نیازمند مداخله بشردوستانه عموماً در جنوب روی می‌دهد و عمدتاً غرب دارای توان مداخله در حمایت از قربانیان است).

دومین نکته و مهم‌تر اینکه حامیان بهره‌گیری از قوه قهریه نظامی نتوانستند به دقت جزئیات معیارهای بهره‌گیری از آن را تشریح کنند. از سوی دیگر، شاید توسل به زور در واکنش به وضعیت‌های بحرانی بشردوستانه، چندان «بشردوستانه» تلقی نمی‌شد (قوام، روان‌بد، ۱۳۸۹: ۱۷۴)

از سوی دیگر، بار اخلاقی این مسئله نیز بر دوش جامعه بین‌المللی سنگینی می‌کرد. بار اخلاقی و تعارضات میان کشورهای شمال و جنوب در باب حاکمیت باعث شد تا سوالات مهمی در این زمینه مطرح گردد. علی‌رغم حمایت غرب از مفهوم مداخله بشردوستانه، دولت‌های آمریکایی و اروپایی نسبت به وضعیت‌های رواندا و سومالی بی‌اعتنا ماندند و در نتیجه کوفی عنان این سوال را مطرح نمود: «اگر مداخله بشردوستانه، خدشه‌ای غیر قابل پذیرش به حاکمیت است، پس چگونه می‌توانیم به وضعیت‌های رواندا و سربرنیتسا یعنی نقض فاحش و سیستماتیک حقوق بشر که موهن جامعه بشری است، پاسخ دهیم؟» در پاسخ به این سوال، «کمیسیون بین‌المللی مداخله و حاکمیت دولتی»^۱ سازمان ملل متحد، در سپتامبر ۲۰۰۰ تشکیل شد و مفهوم «مسئولیت حمایت» را در گزارشی تحت همین عنوان در سال ۲۰۰۱ مطرح کرد. پس از این

^۱. International Commission on Intervention and state Sovereignty (ICISS)

گزارش، مسئولیت حمایت در بندهای ۱۳۸^۱ و ۱۳۹^۲ سند اجلاس سران ۲۰۰۵ قید شد. (همان: ۱۷۴)

بر اساس بندهای مذکور و مطابق گزارش کوفی عنان دبیرکل سابق سازمان ملل متحد در ۱۲ ژانویه ۲۰۰۹، مسئولیت حمایت بر سه اصل زیر استوار گردید:

مسئولیت پیشگیری:

مبحث پیشگیری و پاسخگویی مقامات دولتی در قبال جرایم نسل‌کشی، جنایات علیه بشریت، پاکسازی قومی و جنایات جنگی را می‌توان مهمترین نکته مسئولیت حمایت دانست.

مسئولیت واکنشی و مداخله:

در پاسخ به موقعیت‌هایی است که نیاز مبرم برای اقدام احساس می‌شود که می‌تواند شامل اقدامات سرکوبگرانه مانند تحریم‌ها و محاکمه بین‌المللی و در موارد

^۱ بند ۱۳۸: «هر دولتی مسئولیت حمایت از جمعیت خود در برابر نسل‌کشی، جنایات جنگی، پاکسازی قومی و جنایات علیه بشریت را بر عهده دارد. این مسئولیت شامل پیشگیری از چنین جرایمی و تحریک آنها با ابزارهای مناسب و لازم است. ما این مسئولیت را می‌پذیریم و مطابق آن عمل می‌کنیم. جامعه بین‌المللی می‌بایست دولت‌ها را در اجرای این مسئولیت یاری و ترغیب کرده و از سازمان ملل پشتیبانی نماید.»

^۲ بند ۱۳۹: «جامعه بین‌المللی به منظور حمایت از مردم در برابر جنایات جنگی، پاکسازی قومی و جنایات علیه بشریت، مسئولیت استفاده از ابزارهای دیپلماتیک، بشردوستانه و دیگر ابزارهای مسالمت‌آمیز مطابق فصل ششم و هشتم منشور ملل متحد را بر عهده دارد. در چنین وضعی اگر ابزارهای مسالمت‌آمیز ناکافی باشند یا مقامات ملی در حمایت از مردمشان در برابر نسل‌کشی، جنایات جنگی، پاکسازی قومی و جنایات علیه بشریت به وضوح ناکام باشند، ما آماده هستیم از طریق شورای امنیت، مطابق منشور ملل متحد از جمله فصل هفتم و بر مبنای مورد به مورد و با همکاری سازمان‌های منطقه‌ای مربوط، اقدام جمعی قاطع و به موقع عمل آوریم.» (World Summit Outcome, 2005)

حاد، مداخله نظامی گردد. از نظر دبیر کل سازمان ملل، شورای امنیت نهاد تصمیم‌گیرنده در خصوص مسئولیت واکنش قاطع و به موقع خواهد بود.

مسئولیت بازسازی و کمک‌های بین‌المللی:

این مسئولیت در گزارش دبیرکل شامل، برنامه‌های ترویج و تقویت حقوق بشر، بازسازی و تحکیم صلح پس از مناقشه، صلح‌بانی و استقرار پیشگیرانه نیروها، کمک‌های توسعه‌ای و تقویت حکومت قانون می‌باشد. (Report of the secretary

General, 2009: 21-15)

در حقیقت، کمیسیون بین‌المللی مداخله سازمان ملل متحد در سال ۲۰۰۱ با مطرح نمودن دکترین مسئولیت‌حمایت، مفروضات عمده مکتب انگلیسی نظیر؛ مدیریت قدرت‌های بزرگ، حقوق بین‌الملل، دیپلماسی و لزوم مداخله و جنگ را بکار گرفت تا بتواند به تمامی اهداف خود در زمینه‌های؛ پیشگیری از نقض حقوق بشر، ضرورت مداخله و واکنش در صورت وقوع بحران حقوق بشر و نیز بازسازی کشور مورد مداخله پس از بحران را جنبه عملیاتی ببخشد.

یک نمونه از کاربست دقیق مفروضات مکتب انگلیسی در اهتمام به مسئولیت حمایت از حقوق بشر، مأموریت دبیرکل سابق سازمان ملل (کوفی عنان)، به شورای امنیت به عنوان مرجع نهایی تصمیم‌گیرنده در مواقع بحران حقوق بشر است. دبیر کل در این زمینه معتقد است: «در صورت وقوع بحران حقوق بشر، واکنش شورای امنیت قاطع و به موقع خواهد بود. ایشان حتی در این زمینه به پنج قدرت دارای حق وتو توصیه می‌کند که از حق وتو برای جلوگیری از پاسخ قاطع و به موقع استفاده نکنند.

(Report of the secretary General, 2009: 27-27)

در واقع، توصیه کوفی عنان به قدرت‌های دارنده وتو برای اتخاذ واکنش‌های قاطع و به موقع نسبت به بحران‌های حقوق بشری، منطق استفاده از قدرت‌های بزرگ در مکتب انگلیسی برای حفظ صلح و عدالت بین‌المللی را تداعی می‌کند.

علاوه بر این، همانطور که در تشریح گزاره‌های مکتب انگلیسی بیان شد، این رویکرد بر سه نوع مسئولیت؛ ملی (دولت‌ها)، بین‌المللی و بشردوستانه تأکید دارد که در دکترین مسئولیت حمایت به عنوان سه اصل عمده در حفظ حقوق بشر کشورها در نظر گرفته می‌شود. بر این اساس، رویکرد کثرت‌گرایی بیشتر دربرگیرنده مسئولیت‌های ملی (پیشگیرانه) و بین‌المللی است. در زمینه مسئولیت ملی (پیشگیرانه)، کثرت‌گرایان معتقدند که دولتمردان باید به امنیت ملی و رفاه شهروندان خود متعهد باشند. امنیت ملی ارزش اساسی است که دولت‌ها از لحاظ وظیفه باید به حفظ آن پردازند. (جکسون-سورنسون، ۱۳۹۰: ۲۰۳)

همچنین در زمینه مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها، کثرت‌گرایان معتقدند برای اینکه شرایط مناسب‌تری برای جامعه بین‌المللی از لحاظ تحدید خشونت، کاهش نقص حقوق بشر و ایجاد ثبات وجود داشته باشد بایستی به اصول «همزیستی»^۱ در جامعه بین‌الملل تمسک جست. بر این اساس، نهادهایی همچون دیپلماسی، حقوق بین‌الملل و موازنه قدرت می‌توانند به حفظ صلح و تحدید خشونت در سطح بین‌المللی کمک نمایند. کثرت‌گرایان علاوه بر این، تنظیم قراردادهایی میان دولت‌ها در زمینه کنترل تسلیحات، رژیم‌های مالی، تجارت و زیست محیطی را نیز در حفظ صلح و کاهش خشونت بین‌المللی مهم تصور می‌کنند. (قوام، پیشین: ۳۳۰)

رویکرد «همبسته‌گرایی» مکتب انگلیسی برخلاف کثرت‌گرایی، بیشتر به مسئولیت‌های واکنشی و لزوم مداخله برای ارتقای عدالت بشری اهتمام می‌ورزد، بدین معنا که در صورت نقص واقعی حقوق بشر، مداخلات بشردوستانه از طریق توسل به زور یا با ارائه کمک‌های بشردوستانه و نیز فعالیت‌های مدیریت بحران توسط سازمان‌های بین‌المللی بشردوستانه صورت می‌گیرد. برای مثال، اقدامات واکنشی که شورای امنیت در جنگ یوگسلاوی سابق، بوسنی - هرزه‌گوین انجام داد، ترکیبی از

¹ Coexistence

مداخله محدود بشردوستانه جهت حمایت از غیرنظامی‌ها و ارائه کمک‌های بشردوستانه و رسیدن به شرایط مطلوب از راه مذاکره به‌کار گرفته شد. (جکسون-سورنسون، ۱۳۹۰: ۲۰۸) شورای امنیت در قضیه لیبی در جریان تحولات بهار عربی نیز در راستای اجرای «مسئولیت حمایت» با تصویب قطعنامه ۱۹۲۷ (منطقه پرواز ممنوع^۱) دست به اقدام «واکنشی» زد و به مداخله در این کشور پرداخت. (مصفا و شمس لاهیجانی، ۱۳۹۱: ۲) پرونده لیبی حاکی از آن است که دکترین مسئولیت حمایت در حقوق بین‌الملل جدید، به تبع مفروضات مکتب انگلیسی روابط بین‌الملل، حاکمیت کشورها را به صورت یک امر کیفی نگریسته و در این راستا حاکمیت‌های ناموثری که حقوق شهروندان خود را نقض می‌کنند، مخدوش می‌پندارد.

هرچند مکتب انگلیسی از مترقی‌ترین گزاره‌های نظری در پیشبرد قواعد حقوق بشر و جلوگیری از نقض حقوق بین‌الملل بشردوستانه برخوردار است، اما این رویکرد در تبیین دکترین «مسئولیت حمایت» دارای ضعف‌هایی نیز هست. یکی از ضعف‌های عمده مکتب انگلیسی در تبیین دکترین مسئولیت حمایت، کم توجهی به موضوع «عدالت توزیعی» در جامعه بین‌المللی است. (فابر، ۲۰۰۷) بر این اساس، عدالت توزیعی در جامعه بین‌الملل به کاهش فاصله کشورهای شمال و جنوب، توزیع مناسب فرصت‌ها و حقوق اولیه انسان‌ها نظیر «فرصت‌های شغلی»، «امکانات رفاهی»، «تجهیزات دارویی» و... می‌پردازد که در دکترین «مسئولیت حمایت» جنبه پیشگیرانه از نقض حقوق بشر دارد. هدلی بول معتقد است که «عدالت توزیعی باید بیشتر به‌عنوان یک موضوع «سیاست داخلی» در نظر گرفته شود تا سیاست بین‌الملل و بنابراین از درجه دوم اهمیت برخوردار است.» (Bull, 1966) این دیدگاه بول در حالی مطرح شده است که در عصر جهانی شدن حقوق بشر و با کوچک‌تر شدن جهان، «عدالت توزیعی» می‌بایستی به طور مضاعف جای بیشتری را در روابط بین‌الملل به خود

¹ No-fly zone

اختصاص دهد.

نتیجه گیری

مقاله حاضر کاوشی است برای یافتن بهترین مبانی نظری در بررسی و تحلیل موضوع «مداخله بشردوستانه» و ارتقای آن به عنوان «مسئولیت حمایت». در این راستا، بعد از ارزیابی نظریه‌های عمده روابط بین‌الملل، مکتب انگلیسی یا نظریه جامعه بین‌المللی، از توانمندی بالنسبه بیشتری در بررسی و تحلیل این موضوع برخوردار می‌باشد. نظریه‌های «واقع‌گرایی»، «آرمان‌گرایی» و «سازمان‌گاری» نوعاً نگاهی تقلیل‌گرایانه به موضوع «مداخله» و یا «عدم مداخله» دارند. واقع‌گرایان اصولاً به مداخله بشردوستانه و حقوق بشر عنایت چندانی ندارند، آنچه برای واقع‌گرایان در یک عمل خارجی از اهمیت برخوردار است «منافع ملی» است، نه «منافع بشری».

از دیدگاه آرمان‌گرایان هر چند «مداخله بشردوستانه» امری پسندیده است و در این راستا تحول عمیق و گسترده‌ای را در مفهوم مداخله بشردوستانه بعد از جنگ سرد پدید آوردند، ولی نگاه آنها بدون در نظر گرفتن فرهنگ، ارزش‌ها و هنجارهای جهان غیر غربی بود. به عبارت دیگر، لیبرالی کردن جهان بدون در نظر گرفتن فرهنگ کشورهای مخاطب و غربی کردن جهان، از کاستی‌های سنت لیبرالی درمورد مفهوم مداخله بشردوستانه است.

از دیدگاه سازمان‌گاران «مداخله بشردوستانه» تحت تأثیر ساختار هنجاری حاکم بر نظام بین‌الملل می‌باشد. ممکن است همیشه «هنجارهای حمایت از حقوق بشر» در نظام بین‌الملل حاکم نباشد، بنابراین در بعضی اوقات هنجارهای حقوق بشری، ممکن است تحت تأثیر ملاحظات ژئواستراتژیک و تعهدات سیاستمداران به حمایت از دولت‌ها تضعیف شود.

اما نظریه جامعه بین‌المللی یا مکتب انگلیسی، از گزاره‌های حقوقی و سیاسی

کارآمدی برای تبیین موضوع مداخله بشردوستانه و تحولات آن برخوردار است. به عبارتی مکتب انگلیسی از بازوهای عمده سازمان ملل یعنی «شورای امنیت» و «مجمع عمومی» که نقش محوری در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و نیز اهتمام به اجرای موازین حقوق بشر دارند، بهره می‌برد. جنبه‌های تلفیقی مکتب انگلیسی و مسئولیت‌های سه‌گانه آن یعنی «مسئولیت ملی»، «بین‌المللی» و «بشردوستانه» باعث توانمندی تئوریک آن نسبت به دیگر نظریه‌های روابط بین‌الملل شده است و این امر می‌تواند به بهترین شکل تحولات مداخله بشردوستانه را تبیین نماید.

بر پایه مکتب انگلیسی و رویکردهای کثرت‌گرایی و همبسته‌گرایی آن، توجه به همه جنبه‌های مسئولیت‌های بین‌المللی ضروری است. مسئولیت ملی، راهنمایی ضروری - اما نه کافی - برای اصول اخلاقی حکومت‌مداری در دنیای سیاست معاصر است. مسئولیت ملی و تمرکز بر حقوق شهروندان یک کشور از سوی دولت‌های متبوع، جنبه پیشگیرانه از نقض حقوق بشر دارند. مسئولیت بین‌المللی و مسئولیت بشردوستانه نیز در مواقع نقض حقوق بشر بسیار ضروری‌اند. در این زمینه، دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی ضمن اهتمام به مقوله «حقوق بشر» در سرزمین‌های ملی به «واکنش‌های بشردوستانه»، «مداخلات سریع و به موقع»، و نیز «بازسازی» کشور مورد مداخله پس از بحران طبق «موازین حقوق بین‌الملل» می‌پردازند. با این محاسن عمده، نظریه جامعه بین‌الملل خالی از نقض نیست. نقص عمده این رهیافت در توجه به مداخلات بشردوستانه و حقوق بشر، کم توجهی به موضوع مهم «عدالت توزیعی» در جامعه بین‌الملل است که در هنجار جدید حقوق بین‌الملل، جنبه «پیشگیرانه» و «بازدارندگی» از نقض حقوق بشر دارد.

منابع

- بیلینس، جان و اسمیت، استیو (۱۳۸۳)؛ *جهانی شدن سیاست: روابط بین الملل در عصر نوین* (موضوعات بین المللی، جهانی شدن در آینده)، انتشارات ابرار معاصر، تهران.
- جکسون- رابرت، سورنسون، گئورک (۱۳۹۰)؛ *درآمدی بر روابط بین الملل*، ترجمه دکتر ذاکریان، کلاهی و تقی زاده، تهران، نشر میزان.
- شریفی طرازکوهی، حسین (۱۳۸۰)؛ *حقوق بشر (نظریه ها و رویه ها)*، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
- فابر، سسیل (۱۳۹۰)؛ *عدالت در جهان متحول*؛ ترجمه رستم فلاح، انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)، تهران.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۸)؛ *روابط بین الملل، نظریه ها و رویکردها*، تهران، انتشارات سمت.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۹۰)؛ *سیاست شناسی*، تهران، انتشارات سمت.
- ابراهیمی، نبی الله (زمستان ۱۳۸۶)؛ *تحول مفهوم مداخله بشردوستانه در روابط بین الملل*، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۳۸.
- ذاکریان، مهدی؛ *جزوه درسی دوره دکتری، درس «سازمان ملل و امنیت جهانی»*، ۱۳۹۱.
- قوام، عبدالعلی و روان بد، امین (تابستان ۱۳۸۹)؛ *مفهوم مسئولیت حمایت: ارزیابی نقش غرب-جنبش عدم تعهد در شکل گیری هنجار جهانی*، فصلنامه راهبرد، سال نوزدهم، شماره ۵۵.
- مصفا، نسرین و شمس لاهیجانی، علیرضا (بهار ۱۳۹۱)، *لیبی؛ آوردگاه مسئولیت*

برای حمایت»، فصلنامه مطالعات راهبردی، دوره ۱۵، شماره ۵۵.

- Bull, Hedley (1966), "The Gratian Conception of International Society", in **Diplomatic Investigations**, edited by Herbert Butterfield and Martin Wight, London: Georg Allen & UN Vin Ltd.

- Bull, Hedley (1979a), "Human Rights and World Politics", in R. Pettman (ed.), **Moral Claims in World Affairs** (London).

- Buzan, Barry, (2002), **Rethinking the Solidarity -Pluralist debate in English school Theory**, for ISI Panel Solidarity in Anarchy: Advancing the new English school Agenda.

- Dominic Mc Goldrick (1996), **The principle of None – Intervention, Human Rights**, The United Nations and the principles of International Law, London and New York: Routledge.

- Finnemore, Moraha (1996), **Constructive Norms of Humanitarian Intervention, in the Culture National Security: Norms and Identities in World Politics**, Edited by Peter Katzenstein, New York: Colombia University Press.

- Finnemore, Moraha, (2000), **Paradoxes In Humanitarian Intervention**, Prepared for the symposium on Norm and Ethics of Humanitarian Intervention, at the center for global peace and conflict studies, University of California at Irvine.

- Kan Thryn, Sikkink (1998), "Transnational Politics, International Relations Theory and Human Rights International Relation", Available at: <http://www.apsanct.org>.

- Parekh, Biko (1997), "Rethinking Humanitarian Intervention", **International Science Review**.

- Robert Blackburn and Games Busuttil (1997), **Human Rights for the 21st Century**, London: Acassell Imprint.

- **Report of the secretary General**, (2009), "Implementing the responsibility to protect, A/63/677. Retrieved November 18, 2009. <http://www.globalr2p.org/pdf/SGR2Eng.pdf>.

- Thakur, Ramesh (2011), **The responsibility to protect:**

Laws, and the Use of Force in International Politics,
Routledge.

- Vladimir Kartashkin (1991), “Human Rights and Humanitarian Intervention”, in Lori Fisher Domrosch and David J. Scheffer, **Law and Force in the International Order**, USA, Westview Press.

- Wheeler, Nicolas, J. (2001), “Saving Strangers, Humanitarian Intervention”, in *International Society*, New York, Oxford University press.

Archive of SID